

بررسی پیامد منفی اشتغال زنان بر تربیت فرزندان و راهکارهای کاهش آن

داکتر غلام‌سخی احسانی*

چکیده

بر اثر پیچیدگی در روابط و مناسبات زندگی اجتماعی در دنیای معاصر و تحولات جدی که هم در بعدی مادی و هم در بعد ذهنی جامعه رخ داده است، سبب شده تا فرصت‌های فراوانی برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماع و محیط کار فراهم گردد؛ به‌گونه‌ای که اکنون به‌شکل روزافزون با پدیده زنان شاغل در جامعه مواجه هستیم. این پدیده با این‌که در ذات خود یک امر منفی نیست؛ اما آنچه که اکنون موضوع اشتغال زنان را تبدیل به یک مسأله نموده، تأثیر مستقیم آن بر روی تربیت فرزندان است؛ ازاین‌رو، موضوع آثار و پیامدهای اشتغال زنان بر خانواده به‌طور عموم و تأثیرات منفی آن بر تربیت فرزندان به‌طور خاص، در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است و هم‌چنین با هدف کاهش پیامدهای منفی اشتغال مادران بر تربیت فرزندان، به‌موضوع ضرورت اتخاذ برنامه‌های پیش‌گیرانه از طرف دولت‌ها و بخش‌های خصوصی- که مشتریان اصلی جذب زنان به اشتغال‌اند- تأکید شده؛ از این منظر که این دو حوزه باید تدابیری را در راستای

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

کاهش تأثیرات منفی اشتغال زنان بر تربیت کودکان بسنجند؛ چرا که آغوش گرم مادران، بی‌بدیل‌ترین پناه‌گاه و مکان برای تربیت فرزندان است. در نتیجه این مادران هستند که می‌توانند محیط خانواده را تبدیل به یک کانون پرمحبت برای فرزندان نموده و زمینه را برای رشد و تعالی آنان فراهم کنند.

واژگان کلیدی: اشتغال، زنان، خانواده، فمینیست، درآمد، وظایف خانوادگی، تربیت فرزندان، آثار و پیامد.

مقدمه

موضوع اشتغال زنان در خارج از محیط خانه، از پدیده‌های اجتماعی نوظهور و موضوع مورد مطالعه در جامعه‌شناسی خانواده است. این مسأله گرچه ممکن است نوعی پیشرفت برای زنان محسوب گردد؛ ولی با وظایف اصلی آنان (مادربودن)، که همان کارکردهای حمایتی و مراقبتی از فرزندان در محیط خانواده می‌باشد، در تضاد است؛ چرا که خانواده بهترین کانون برای تربیت فرزندان به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو، والدین در حقیقت اولین مربیان این مدرسه بزرگ تربیتی می‌باشند؛ بدان معنا که زوجین در سایه همدلی می‌توانند مأمّن مناسبی برای رشد و شکوفایی فرزندان خود فراهم نمایند و در پناه کانون گرم و پرمحبت خانواده، تمامی فراز و نشیب‌های زندگی را برای عبور فرزندان خویش هموار سازند و آن‌ها را از گذرگاه‌های دشوار زندگی به‌سوی رشد و تعالی رهنمون گردند؛ ولی در عصر حاضر، خانواده با دو رویکرد مخاطره‌آمیز و متفاوت روبه‌رو می‌باشد که در قالب هر دوی آن‌ها این کانون انس و الفت و دوستی، که سرپناه فرزندان است، در مسیر سراسیمگی سقوط قرار گرفته است و آن دو رویکرد عبارت‌اند از: رویکرد نوینی که به‌نام تمدن و مدرنیته و بر مبنای فرهنگ اومانیستی و ایده‌آلیستی، خانواده‌های سنتی را در معرض تهدید قرار داده است. در این خصوص باید گفت با این‌که مسائل متعددی که از قرون وسطی بسط یافت و زمینه‌ساز شکل‌گیری ذهنیت جریان فکری فمینیست‌ها در غرب گردید؛ ولی به‌طور مشخص، اوج این نوع نگرش به آغاز قرن بیستم برمی‌گردد؛ مثلاً یکی از مسائلی که در قرون وسطی طرح گردید، مسأله تفاوت بین زنان و مردان بود که به‌نظر آنان، سرمنشأ و ریشه این تفاوت در

آموزش متفاوت دو جنس است. از این منظر، این جریان معتقد بود که آموزش دختران باید به آنان این امکان را بدهد که بتوانند تمامی نقش‌هایی را که ایفای آن‌ها از سوی مردان منع شده‌اند، بر عهده بگیرند (شیخی، ۱۳۸۰: ۱۱۵)؛ اما در طرف مقابل، رویکردی که برخاسته از سنت‌های غلط و آمیخته با خرافه، جهل و تعصب است، قرار دارد. به هر حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در حال حاضر، رویکرد اول به‌عنوان یک فرهنگ غالب بر نظام خانواده سایه افکننده است و باعث بروز یک سلسله تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در دهه‌های اخیر شده است که این تحولات، به نوبه خود، موجب تغییرات اساسی در ساختار و نحوه عملکرد خانواده گردیده است. یکی از آن‌ها، حضور گسترده زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است؛ یعنی اشتغال زنان در خارج از محیط خانه؛ آن‌هم در ساعاتی معین و انعطاف‌ناپذیر می‌باشد (سگالن، ۱۳۸۵: ۲۳۶-۲۴۲).

گرچه اشتغال زنان موضوع جدیدی نیست و نقش زنان در فعالیت‌های اقتصادی و در سایر عرصه‌ها، قدمتی دیرینه دارد و شاید قدمتی به اندازه عمر بشر؛ با این تفاوت که در گذشته زنان در ساعاتی انعطاف‌پذیر در مزارع، دام‌داری‌ها و یا انجام کارهای دستی؛ مثل بافندگی، ریسندگی و خیاطی کار می‌کردند و بخشی از بار اقتصاد خانواده را از این طریق به دوش می‌کشیدند؛ اما در دنیای معاصر، اشتغال زنان مفهومی جدید پیدا کرده و شامل فعالیت‌های اقتصادی در ساعات معین؛ آن‌هم در خارج از محیط خانه؛ یعنی کارکردن در کارخانه‌ها و ادارات، نیز می‌شود. به‌طور قطع، اکنون حضور زنان برای ساعاتی معین و به‌صورت مستمر در بیرون از محیط خانه، ساختار و نوع عملکرد خانواده را دستخوش تغییر نموده است. در هر صورت، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اشتغال زنان به‌طور خاص چه آثار و پیامدهای فردی- اجتماعی و بالتبع بر روی خانواده و فرزندان دارد؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا لازم است نهاد خانواده به‌عنوان یک نظام پیچیده ترسیم شود؛ سپس جایگاه و حقوق فرزندان و نیازهای آن‌ها در مراحل مختلف رشد بیان گردد؛ آنگاه نقش زنان به‌عنوان «مادر» و مسئولیت آن‌ها در تأمین نیازهای فرزندان تبیین شود و هم‌چنین آثار و پیامد منفی اشتغال زنان و در نهایت به جست‌وجوی راهکار کاهش این آثار پرداخته شود.

۱. حقوق فرزندان و نیازهای آنها در مراحل مختلف رشد

در این شکی نیست که یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین حقوق فرزندان، تربیت نیک آنان است؛ به این معنا که آشناسازی آنها با قواعد، نُرم‌ها و هنجارهای پذیرفته‌شده جامعه، که موجب شکل‌گیری و ثبات جامعه می‌گردد، در قدم اول وظیفه والدین است. با این وصف، اگر خانواده را اولین کانون تربیتی بدانیم، بدون تردید والدین اولین مربیان و معلمان این کانون مهم محسوب می‌شوند. در این میان، نقش مادر از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ زیرا نقش مادر، در تربیت فرزندان و تأثیرگذاری او بر این امر خطیر، از زمان انعقاد نطفه آغاز می‌گردد؛ چرا که در دوران بارداری، این تأثیرگذاری فزون‌تر نیز می‌باشد. در هر حال، والدین می‌توانند برای کودکان خویش نقش بهترین معلم و الگوی انسان شایسته را ایفا نمایند؛ زیرا کودکان از والدین خود، ویژگی‌های اخلاقی، عقیدتی، شخصیتی و سایر گرایش‌ها و نگرش‌ها را می‌آموزند و در این زمینه از آنان تقلید می‌کنند؛ چنان‌که قضاوت‌های مردم در خصوص رفتارهای گوناگون کودکان، به حساب والدین‌شان می‌باشد؛ یعنی هرگونه رفتاری پسندیده و ناپسند که از فرزندان در جامعه سر می‌زند، به حساب پدر و مادر کودکان گذاشته می‌شود؛ چرا که همان‌گونه که خود آنان محصول والدین‌شان می‌باشند، شخصیت‌شان نیز محصول و پرورده والدین‌شان هست. مطالعات کال دول و همکارانش نیز در باره شکل‌گیری هوش در جریان تأثیر محیط خانواده نشان می‌دهد که کودکان باهوش‌تر، معمولاً کسانی هستند که در خانواده‌های صمیمی رشد کرده و از امکانات تربیتی و فرهنگی بیش‌تری برخوردار بودند. در واقع، مسئولیت خانواده و پدر و مادر، تنها تأمین غذا و لباس و بهداشت فرزندان نیست؛ بلکه باید به همه ابعاد وجودی فرزندان در مراحل گوناگون تحول‌شان اهتمام داشته باشند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵: ج ۲، ۸۸۵).

علاوه بر این، در اصل ششم اعلامیه جهانی حقوق کودک (مصوب اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بیستم نوامبر ۱۹۵۹) چنین آمده است: «کودک جهت پرورش کامل و متعالی شخصیتش، نیاز به محبت و تفاهم دارد و باید حتی‌الامکان تحت توجه و سرپرستی والدین خود و به هر صورت در فضایی پرمحبت در امنیت اخلاقی و مادی پرورش یابد.

کودک خردسال را- به جز در موارد استثنایی- نباید از مادر جدا کرد؛ بنابراین، هم قوانین پذیرفته شده بین‌المللی و هم آموزه‌های دینی با تأکید بیش‌تر، والدین را مسؤول می‌دانند و از این رو، خانواده‌هایی که به سعادت فرزندان خود می‌اندیشند و نسبت به آینده آن‌ها احساس مسؤولیت می‌کنند، باید برای طفل، پیش از تولدش بلکه پیش از انعقاد نطفه آن، برنامه‌ریزی کنند و همه نیازهای کودکان را برای رشد و تعالی تأمین نمایند (بهشتی، ۱۳۸۰: ۱۹).

نظر به مطالب فوق، این سؤال مطرح می‌شود که محدوده و قلمرو این مسؤولیت‌ها تا کجا است؟ به بیان دیگر، کودکان در طی فرایند رشد، چه نیازهایی دارند و نقش مادران به‌طور خاص و والدین به‌طور عام در تأمین این نیازها چیست و در واقع، اشتغال زنان (یا والدین) چه آثار و پیامدهای تربیتی و روان‌شناختی را بر فرزندان می‌تواند داشته باشد؟

۱-۱. نیازهای کودکان

در گذشته چنین تصور می‌شد که نیازهای تحولی کودک، به‌صورت سلسله‌مراتبی ظاهر می‌شوند؛ یعنی اول نیاز به غذا، آب و سپس نیاز به محبت و رابطه محبت‌آمیز و بعد از آن سایر نیازها؛ اما اکنون چنین تلقی وجود دارد که نیازهای انسان به‌صورت بسیار ظریف و دقیق درهم‌تنیده و مربوط‌اند. برای مثال: حالات روحی و عاطفی کودک در جذب و هضم غذا و حتی در رغبت وی به غذا نقش دارد و یک کودک افسرده ممکن است رغبتی به غذا نشان ندهد یا اگر غذا را بخورد، در هضم و جذب آن دچار مشکلاتی شود. این نشان می‌دهد که نیازهای آدمی به‌صورت طولی و سلسله‌مراتبی آشکار نمی‌شوند؛ بلکه نیازها درهم‌تنیده و بروزشان حالت همزمانی دارند. رشد عاطفی، شناختی، اخلاقی و اجتماعی کودک، مرهون ارضای نیازهای اساسی کودک به‌طور همزمان است؛ زیرا جنبه‌های تحولی کودک در همه ابعاد مزبور کاملاً به هم مرتبط و غیرقابل تفکیک می‌باشند. در مجموع، این‌طور می‌توان گفت که در کنار نیازهای فیزیولوژیکی کودک، چهار نیاز اساسی دیگر وجود دارد که از بدو تولد ظاهر می‌شوند و باید همزمان با تغذیه کودک ارضا شوند (میاکلم، ۱۳۸۰: ۲۵۰) و این نیازها عبارت‌اند از:

۱-۲. نیاز به عشق و امنیت

یکی از مهم‌ترین نیازهای کودکان که پایه و اساس روابط او را با دیگران تعیین می‌کند، نیاز به محبت و امنیت است. نیاز به محبت و امنیت، نیازی است که سلامت رشد شخصیت کودک به آن وابسته است و موجب می‌شود که کودک در آینده بتواند نقش پدر یا مادر دلسوز و مهربان را ایفا نماید و به محبت و علاقه دیگران به نحو صحیح پاسخ دهد. در حقیقت، مادر، نخستین کسی است که در سلسله تأمین این نیازها قرار دارد و به کودک کمک می‌کند، بعد از او، پدر و سپس سایر افرادی که با کودک ارتباط عاطفی دارند. اگر این نیازها به خوبی ارضا شوند، حس اعتماد به جهان پیرامون برای کودک به وجود می‌آید و او می‌تواند با دنیای در حال تغییر پیرامون خود به خوبی کنار بیاید؛ یعنی با فراهم بودن این شرایط است که کودک احساس یک پارچگی شخصیت می‌کند و در نتیجه، هویتی منسجم و پایدار در او شکل می‌گیرد (میاکلم، ۱۳۸۰: ۲۵۱).

۱-۳. نیاز به کسب تجارب جدید

نیاز به کسب تجارب جدید برای رشد ذهنی کودک، همان اثری را دارد که غذا برای رشد جسمانی او. دو عامل مهم در تأمین این نیاز نقش اساسی دارند: یکی بازی و دیگری زبان. کودک از طریق این دو، دنیای پیرامون خود را کشف می‌کند و راه مقابله با مشکلات را نیز می‌آموزد. جو عاطفی و فرهنگی خانواده و نیز دل‌مشغولی‌ها یا آرمان‌های والدین، می‌توانند در تقویت کردن، محدود ساختن یا رشد ذهنی کودک، نقش مؤثری داشته باشد (میاکلم، ۱۳۸۰: ۲۵۱).

بازی کردن، به دو شیوه عمده، نیاز به کسب تجارب جدید را برای کودک برآورده می‌سازد: نخست کودک را قادر می‌سازد تا در مورد دنیای پیرامون خود، مطالبی بیاموزد. دوم به کودک امکان می‌دهد تا با مسلط ساختن خیال‌پردازی بر واقعیت و منطق، با هیجان‌های متعارض خود کنار بیاید و آن‌ها را حل کند. همین‌طور زبان نیز در رشد فکری، نحوه استدلال و ایجاد ارتباط با دیگران، نقش به سزایی دارد. البته منظور کمیت گفتار کودک نیست؛ بلکه منظور،

کیفیت گفتار، پربار بودن، واضح بودن و نیز مربوط بودن گفتار با موضوع است (میاکلم، ۱۳۸۰: ۲۵۲).

۴-۱. نیاز به قدردانی

برای این که کودکان بتوانند ناتوانی و ضعف خود را جبران کنند و به یک مرد بزرگسال قدرتمند و مستقل تبدیل شوند، به یادگیری عاطفی، اجتماعی و ذهنی نیاز دارند و مؤثرترین عامل در بروز و شکل‌گیری این معنا در کودکان، تحسین و قدردانی است. به بیان دیگر، کودکان برای این که به رشد و بالندگی برسند، نیاز به تقویت و پاداش دارند و این نیاز حتی در افراد بزرگسال و رشدیافته نیز وجود دارد؛ زیرا زندگی انسان همواره با دشواری‌ها، شکست‌ها و ناملایمات همراه است و کودکان برای بزرگ‌شدن، باید به‌طور دایم با این سختی‌ها دست و پنجه نرم کنند؛ از این رو، نیاز به مشوق‌های فراوان دارند. «بزرگسالانی که کودکان را دوست می‌دارند و کودکان نیز آن‌ها را دوست می‌دارند و مایل هستند تا خرسندشان سازند، با نشان دادن خوشحالی به دلیل موفقیت کودکان و تشویق کردن آنان، این مشوق‌ها را برای آن‌ها فراهم می‌کنند. تشویق کردن و خواسته‌های معقول را از کودکان انتظار داشتن، پشتکار را در کودکان به وجود می‌آورد» (میاکلم، ۱۳۸۰: ۲۵۳). مناسب‌ترین سطح توقع ما از کودکان، هنگامی است که توقع موفقیت را از او داشته باشیم که دستیابی به آن ممکن، اما مستلزم تلاش باشد. این سطح، در تمامی زمان‌ها و در مورد تمامی کودکان، یکسان نیست؛ بلکه باید با قابلیت‌های هر کودک خاص، در زمان خاص و مرحله تحولی او متناسب باشد.

۵-۱. نیاز به مسئولیت‌پذیری

کودکان به موازات رشد در سایر ابعاد، در حیطه مسئولیت‌پذیری نیز باید رشد کنند تا هم در برابر خود و هم در برابر دیگران، احساس مسئولیت نمایند. برای ارضای این نیاز، والدین یا افرادی که سرپرستی کودکان را به عهده دارند، باید به کودکان اجازه دهند به تدریج کارهای خویش؛ مثل غذا خوردن، لباس پوشیدن و شست‌وشو کردن را خودشان انجام دهند (میاکلم،

۱۳۸۰: ۲۶۴) هم‌چنین برای تأمین این نیاز، باید چیزهایی را در اختیار کودکان قرار دهند، مثل وسایل شخصی‌شان. کودکان با تصرف در آن‌ها و اِعمال عمل مالکانه، احساس می‌کنند این چیزها در تملک آن‌ها قرار دارد. البته این به معنای آن نیست که والدین هیچ نظارتی بر کودکان نداشته باشند و یا هیچ دخالت و اعمال سلیقه‌ای در کارهای کودکان نکنند؛ بلکه به این معنا است که به کودکان‌شان میدان عمل و مسؤولیت بدهند و شرایط را برای آنان فراهم نمایند که به‌صورت عملی بتوانند کارهای مربوط به خود را تمرین کنند و هرچا که نیاز به راهنمایی داشتند، آنان را راهنمایی کنند تا کم‌کم حس مسؤولیت‌پذیری در کودکان رشد نماید. با این وصف، نظر به گرایش زنان به موضوع اشتغال در خارج از محیط خانه از یک‌سو و نیازهای کودکان به‌ویژه در سنین اولیه رشد از سوی دیگر، این سؤال به‌وجود می‌آید که اشتغال مادران در خارج از خانه، چه آثار و پیامدهایی برای فرزندان و خانواده دارد؟ البته در باره میزان تأثیر اشتغال زوجین بر فرزندان، به‌سادگی نمی‌توان نظر داد؛ زیرا پیش از هرچیز، باید صورت‌های مسأله را طرح نمود؛ سپس میزان و نوع نیاز فرزندان به حضور والدین در مقاطع مختلف سنی را مورد بررسی قرار داد تا در پایان بتوان قضاوت درست انجام داد که در چه صورتی اشتغال زوجین مضر و در چه صورتی بدون اشکال است و حتی ممکن است اشتغال آن‌ها فوایدی نیز در بر داشته باشد.

۲. نقش زنان به عنوان مادر و مسؤولیت‌های آنان

بدون شک، خانواده اولین کانون تربیتی برای فرزندان است و در این میان، مادران نیز نخستین و مهم‌ترین مربیان و معلمان به‌شمار می‌آیند؛ بدان معنا که در فرایند تربیت فرزندان، نقش مادر از اهمیت و برجستگی بیش‌تری برخوردار است؛ زیرا کودکان از والدین خود به‌طور کل و از مادران خویش به‌طور خاص، ویژگی‌های اخلاقی، عقیدتی، شخصیتی و سایر گرایش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهای اجتماعی را می‌آموزند و در این زمینه از آنان پیروی می‌کنند. قضاوت‌های مردم در خصوص رفتارهای گوناگون کودکان که آن‌ها را به‌حساب پدر و مادران‌شان می‌گذارند، بزرگ‌ترین شاهد بر این مدعا است. در کل، نقش مادران در

شکل‌گیری شخصیت فرزندان به گونه‌های مختلفی صورت می‌گیرد (مظاهری، ۱۳۷۸: ۲۳).

نقش مادران در تربیت فرزندان، تنها در دوران کودکی آنان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نقش مادران در تربیت فرزندان، در مقاطع مهم و حساس نوجوانی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ از این‌رو، ضرورت دارد حساسیت دوره نوجوانی مورد بررسی قرار گیرد تا مادران شاغل به اهمیت آن پی برده و اولویت‌ها را در مسیر انتخاب شغل و تربیت فرزندان، به شکل صحیح تشخیص دهند.

۲-۱. مادر و تربیت در کودکی

برخی بر این گمان هستند که نقش مادران در تربیت فرزندان‌شان از زمانی شروع می‌شود که طفل او خوب و بد را تشخیص دهد و تا حدی که قادر به تشخیص مصالح و مفاسد امور خویش باشد؛ اما از نظر اسلام، تأثیر مادر و وظیفه تربیتی او حتی به دوران بارداری و قبل از انعقاد نطفه نیز مربوط می‌شود و دوران حمل در سرنوشت طفل بسیار دخیل است. در این راستا، برخی شروع زندگی آدمی را از لحظه انعقاد نطفه می‌دانند (مظاهری، ۱۳۷۶: ۳۰-۳۱) و این مسأله از آن جهت است که کودکان ماه‌ها در رحم مادر، با جسم و روح او ارتباط تنگاتنگ برقرار می‌کنند. بعد از آن نیز تا مدت‌های طولانی برای رشد و ادامه حیات خود نیاز به مادر دارند و بسیار طول می‌کشد تا بتوانند به تنهایی احتیاجات خود را برطرف کنند. تمام این امور نیاز به صبر و حوصله سرشاری دارد که خداوند به ما بخشیده است تا فرزندان خویش را به سمت کمال پیش ببریم. این وابستگی و احتیاج، موجب می‌شود تا کودک پیوسته با مادر ارتباط داشته باشد و تحت تربیت او بزرگ شده و به کمال برسد (آیت‌اللهی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۹-۱۸). طفلی که قدم به این دنیا می‌گذارد، این حق را دارد که در کنار مادر خود باشد و از مهر و محبت او بهره‌مند گردد. در آغوش او بخوابد و یا شیر بنوشد. حال اگر به درخواست‌های او کم‌توجهی شود و پاسخ لازم به واکنش‌های او داده نشود، به عقیده روان‌شناسان، در آینده به لحاظ شخصیتی، از ثبات و سلامتی لازم برخوردار نخواهد بود و به ناسازگاری اخلاقی روی خواهد آورد (فرهادیان، ۱۳۷۷: ۱۵). در کل، وجود مادر در کنار

کودک، سبب به وجود آمدن احساس اعتماد به نفس برای کودک نسبت به اطرافیان خواهد شد. این احساس برای کودک بسیار مفید است و سبب می‌شود تا او بهتر بتواند شکست‌ها و ناکامی‌ها را در زندگی تحمل کند (درویزه، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۵). در کل، اگر کودکان در خانه از رابطه عاطفی خوبی برخوردار نباشند، نمی‌توانند آن‌گونه که لازم است، به آموزش محیط پیرامون خود بپردازند و استعداد های خود را ظاهر سازند. تجربه نشان داده است کودکانی که در پرورشگاه بزرگ شده‌اند، نمی‌توانند رابطه صمیمانه‌ای با دیگران برقرار کنند (درویزه، ۱۳۸۲: ۳۳)؛ بنابراین، زندگی کودک به‌خصوص دو سال اول آن، دوران بسیار سرنوشت‌سازی است؛ زیرا شخصیت کودک هنوز شکل نگرفته و برای پذیرفتن هر صورت و شکلی از لحاظ شخصیتی آماده است؛ پس وظیفه هر پدر و مادری است که از این ویژگی‌های انعطاف‌پذیر استفاده کرده و به تربیت کودکان خود اقدام کنند، پیش از آن‌که شخصیت آن‌ها شکل گیرد.

۲-۲. مادر و تربیت کودکان در دوره نوجوانی

ایجاد همدلی و ارتباط دوستانه و صمیمانه، راهی است برای جلوگیری از رو آوردن نوجوانان و جوانان به انحراف، جرم و بزه‌کاری. در این رابطه، مادران به‌عنوان کسانی که رابطه مستقیمی با فرزندان خود دارند و سرپرستی خانه با آن‌ها است، می‌توانند این رابطه دوستانه را با فرزندان خویش به‌نحو شایسته و درست برقرار کنند. این مادران که با مهربانی و محبت به نیازهای عاطفی دختران و پسران خود پاسخ می‌دهند، زمینه‌ساز به‌وجود آمدن اعتماد به نفس و استقلال در فرزندان خود می‌باشند. در اصل، مادران سرمشق و الگوی فرزندان خود و شکل‌دهنده روح و شخصیت آنان هستند. مادرانی که دچار بیماری و از خود بیگانگی هستند، فرزندان همانند خود تربیت می‌کنند. مادرانی که در خانواده‌هایی پرورش یافته‌اند که دختران و زنان مورد تحقیر واقع می‌شدند، فرزندان تربیت می‌کنند که آن‌ها نیز دچار عقده حقارت می‌شوند و نتیجه این احساس حقارت این است که وقتی دختران به سن بلوغ می‌رسند، در برخورد با جنس مخالف، رفتار و حرکات نامناسبی از خودشان بروز می‌دهند و زیبایی‌های خود را در اجتماع عرضه خواهند کرد تا مرهمی بر روح بیمار و جبران‌کننده عقده‌های درونی‌شان باشد. پسران نیز در چنین خانواده‌هایی بینش نادرست نسبت به زن پیدا

می‌کنند و نسبت به زنان دیگر و همسران خود زورگو و ستمکار خواهند شد (سادات، ۱۳۷۲، ج ۱: ۸۱). پدران و مادران باید این نکته را مدنظر داشته باشند که دختران و پسران هرکدام تربیت متفاوتی را می‌طلبند؛ زیرا هرکدام از دختر و پسر، باید در آینده نقش خاصی را در خانواده و اجتماع ایفا نمایند. یک مادر از کودکی باید به دختر خود بفهماند که او در آینده می‌خواهد مادر و همسر بشود؛ بنابراین، باید به مرور زمان به فرزند خود- اعم از دختر و پسر- نکاتی را که در زندگی آینده نیاز خواهد داشت، بیاموزد (حیدری، ۱۳۷۹: ۹).

۳. پیامدهای اشتغال زنان روی تربیت فرزندان

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، اشتغال زنان می‌تواند دارای پیامدهای مثبت و منفی بر تربیت فرزندان باشد. به همین جهت، پیامدهای اشتغال زنان از زاویه‌های مختلف از سوی اندیشمندان مورد مطالعه قرار گرفته است. برخی از اندیشمندان که به شدت مخالف اشتغال زنان هستند، پیامدهای آن را منفی ارزیابی می‌کنند و کسانی که طرفدار اشتغال زنان می‌باشند، با نگاه مثبت به آن می‌نگرند. دسته‌ای دیگر، با در نظر گرفتن این‌که شاغل بودن زنان در برخی حوزه‌های خدمات اجتماعی- بنا به دلایلی- یکی از مسائل اجتناب‌ناپذیر است، دیدگاهی بینابین را برگزیدند؛ لذا اشتغال پاره‌وقت را برای زنان متأهل پیشنهاد کردند. در کل، امروزه زنان به‌علل گوناگونی بر سر کار می‌روند؛ از این‌رو، مجبورند که علاوه بر مسئولیت‌های خانه، مثل تربیت فرزندان، مسئولیت‌های اجتماعی را نیز پذیرا شوند. به هر صورت، این مسأله را نمی‌توان نادیده گرفت که زنان نیمی از جمعیت فعال جوامع را تشکیل می‌دهند؛ پس کاملاً طبیعی است که همانند مردان نقش‌های مهم و مؤثری در بخش‌های خدماتی جامعه ایفا نمایند. حال با در نظر داشت شرایط زندگی در جامعه امروزی و با توجه به تمامی دگرگونی‌هایی که در آن صورت گرفته، مانند کاهش تعداد فرزندان، واگذار کردن قسمتی از مسئولیت جامعه‌پذیری کودکان به مکتب، رسانه‌ها و... عدم کفایت یک درآمد برای زندگی یک خانواده و وجود زنان تحصیل کرده که طبق روابط تقسیم کار، خانواده‌های سستی، تنها نقش مادری و همسری به آنان واگذار شده است و از طرف دیگر مشکلات زندگی مادران

شاغل و عمومیت یافتن حاکمیت نگرش‌های مدرن در جامعه، در کنار وجود نگرش‌های سنتی در خانواده‌ها، برای مردان و زنان، وضعیتی پیچیده را شکل داده است (زعفرانچی، ۱۳۸۸: ۲۱-۲۳).

با این وصف، نمی‌توان به‌طور قطعی حکم کرد که اشتغال زنان در خارج از خانه، کاملاً دارای پیامدهای مثبت است و یا پیامدهای منفی؛ بلکه زمانی می‌توان از مشارکت اجتماعی آنان و حضور فعال‌شان در خارج از خانه در قالب یک حکم کلی، مثبت ارزیابی کرد که پیشاپیش مناسبات دموکراتیک در خانواده‌ها بین زنان و مردان و سایر اعضای خانواده و از همه مهم‌تر در جامعه، نهادینه، فرهنگ‌سازی و برقرار شده باشد که زنان بتوانند با فراغت و توان بیشتری به فعالیت در عرصه‌های مختلف اجتماعی و زندگی خانوادگی بپردازند.

۳-۱. پیامدهای مثبت اشتغال زنان

کسانی که راجع به اشتغال زنان نگاه مثبت دارند، معتقدند که اشتغال آنان باعث می‌شود تقسیم کار سنتی حاکم بر خانواده‌ها، به‌صورت مشارکتی شکل بگیرد و این باور افراطی که باید تقسیم کار در خانواده بر اساس جنسیت صورت گیرد، کمی متعادل‌تر بشود؛ یعنی این مسأله سبب می‌شود که همسران زنان شاغل در امور که مربوط به زنان است، وارد شده و همکاری و همیاری نمایند. در حقیقت، طبق دیدگاه جامعه‌شناسان، شوهرانی که در کارهای خانه‌داری و مراقبت از فرزندان مشارکت می‌کنند، از فشار مضاعف بر همسران‌شان در ایفای نقش‌های موازی هم‌چون کارهای خارج از منزل و خانه‌داری می‌کاهند.

علاوه بر دیدگاه مثبت جامعه‌شناسان نسبت به کار زنان در خارج از منزل، روان‌شناسان نیز معتقدند که نفس کار، یک نیاز روانی و راهی برای دستیابی به سلامت روانی زنان است؛ چرا که شکوفایی استعدادها، ابراز وجود (به صورت مثبت)، احساس ارزشمندی، داشتن خودپنداری مثبت، اعتماد به نفس و اتکا به خود، در سایه کار، با سهولت و عمق بیشتری حاصل می‌شود. کار در واقع، انگیزه‌ای برای رشد و پرورش شخصیت و رفع نیازهای روانی، اجتماعی و فرهنگی است. در حقیقت اشتغال زن، سبب تقویت روحیه و کارایی او در خانه و

تربیت کودکان می‌شود؛ چون بر اثر اشتغال، بینش و آگاهی اجتماعی و فرهنگی آنان بالا رفته و سبب اعتماد به نفس و استقلال فکری و روحی‌شان می‌شود. هم‌چنین مانع از یک‌نواختی زندگی و خستگی ناشی از وظایف تکراری خانه می‌گردد. از طرفی، اشتغال سبب می‌شود تا آنان، برنامه‌ریزی منظم‌تری، که از ضرورت‌های اساسی زندگی پرمشغله‌امروزی است، داشته باشند؛ زیرا وقت و زمان اهمیت اساسی برای‌شان دارد؛ ازاین‌رو، سعی می‌کنند برنامه‌شغلی را با امور خانه‌داری و مدیریت خانه به‌طور هماهنگ تنظیم کنند.

در مجموع، اشتغال باعث می‌گردد تا سطح آگاهی و بینش اجتماعی زنان افزایش یافته و روحیه اعتماد به نفس در آنان بالا برود. این امر، به نوبه خود، سبب می‌شود که استقلال فکری و روحی در زنان شاغل رشد نموده تا از ناحیه درآمدهایی که اشتغال برای‌شان فراهم می‌کند، در اعمال قدرت با مردان روی موضوعات مورد مناقشه تأثیر گذارند که این تأثیرگذاری در اعمال قدرت موجب می‌شود زنان و مردان قدرت نزدیک و برابر به هم داشته باشند و به‌صورت رو در رو و از طریق گفت‌وگو، بحث و مذاکره تنش‌های فی‌مابین را رفع نمایند؛ چون اشتغال موجب بالارفتن منزلت اجتماعی زنان می‌شود که این امر آنان را قادر به درک بهتر مسائل و مشکلات مربوط به خودشان در جامعه می‌کند؛ چرا که نفس اشتغال، زمینه‌ساز افزایش توان مدیریتی و بالتبع مشارکت آنان در تصمیم‌گیری‌ها و در کل، خارج‌شدن‌شان از حالت انفعالی به‌صورت فعال در جامعه می‌گردد.

۲-۳. پیامدهای مثبت اشتغال زنان بر تربیت فرزندان

تمام آثار و پیامدهای مثبتی را که در مورد اشتغال زنان (بر خودشان) برشمردیم، همگی به‌طور غیرمستقیم بر روی کودکان‌شان نیز تأثیر دارند؛ یعنی در حقیقت بازده آن آثار به فرزندان‌شان نیز برمی‌گردد؛ چرا که الگوی کودکان مادران‌شان هستند و مادرانی که دارای جسم و روح سالم باشند، فرزندان سالم و صالحی به جامعه تحویل می‌دهند؛ اما مخالفان اشتغال زنان، بر نقش‌های مادری، همسررداری و خانه‌داری زنان بیش‌تر تأکید می‌کنند و بر این عقیده‌اند که اشتغال، باعث سست‌شدن و بالاخره از بین‌رفتن بنیاد خانواده می‌گردد. در پاسخ

به چنین گرایشاتی می‌توان به مزایای بی‌شمار اشتغال زنان برای فرزندان تأکید کرد. آمارها و تحقیقات، رشد اجتماعی و تحصیلی بهتر کودکان به‌ویژه دختران را نشان می‌دهد و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزانی که مادران شاغل دارند، شاهدی بر این مدعا است (ماريو، ۱۳۷۹: ۸۲).

مادران شاغل قدر و منزلت آموزش حرفه‌ای را بیش‌تر از زنان خانه‌دار احساس می‌کنند؛ زیرا در محیط‌های شغلی، که ارزش‌گذاری آن بر مبنای تخصص، کارایی و دانش است، فرد شاغل ناخودآگاه از کمبودهای آموزشی خویش رنج می‌برد و چنین زنانی ضرورت تحصیل فرزندان، به‌ویژه دختران‌شان، را هرچه بیش‌تر احساس می‌کنند. اشتغال زنان این شرایط را برای فرزندان فراهم می‌سازد که با استفاده از درآمد مادران‌شان و جایگاه بالاتر او به افق‌های وسیع‌تری بیندیشند؛ برای به‌ترکردن سطح زندگی خود تلاش بیش‌تری نمایند و به ارتقاء پایگاه اجتماعی خود همت گمارند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۴۰۲).

زنان شاغل با آموزش‌هایی که در محیط کار از نظر تقسیم مسئولیت و لزوم هماهنگی در انجام کار در درون مجموعه خود برای به ثمر رسیدن و بازدهی بیش‌تر کار دیده‌اند، روحیه مسئولیت‌پذیری و تعاون و همکاری را در بین اعضای خانواده خود تقویت می‌کنند که این امر، باعث ایجاد روابط دلپذیر بین اعضای خانواده و رضایت‌مندی همه آن‌ها در پذیرفتن بخشی از کار می‌شود که اثرات مثبت آن به‌صورت غیرمستقیم در کسب مهارت‌ها و تجربیات فرزندان در زندگی پدر و مادرشان فراهم گردیده و در زندگی آینده آنان تجلی و ظهور و بروز می‌نمایند (قائمی، ۱۳۷۳: ۸۳-۸۵).

در واقع، کودکانی که دارای مادران شاغل هستند، مسئولیت‌پذیرتر، اجتماعی‌تر و هم‌چنین از افزایش آگاهی، بینش اجتماعی و نهایتاً از حس اعتماد به نفس بیش‌تری برخوردار خواهند بود. به عبارت دیگر، زنان شاغل روحیه فرزندان‌شان را تقویت کرده و آن‌ها را برای حضور فعال در جامعه و زندگی آینده‌شان آماده می‌سازند.

۳-۳. پیامدهای منفی اشتغال زنان بر تربیت فرزندان

الف) محرومیت کودکان از محبت مادری: این یک تجربه عمومی است و در زندگی

هرانسانی اتفاق افتاده است که اگر کودکی مادرش نباشد، ناراحت و افسرده به گوشه‌ای می‌نشیند؛ اما همین که مادرش را می‌بیند، شاداب و سر حال شروع به شیطنت و بازیگوشی می‌کند (قائم، ۱۳۶۹: ۲۷۷). کودک دوست دارد وقتی که از مکتب و یا هر جای دیگری به خانه برمی‌گردد، مادرش در خانه باشد و به استقبالش بیاید تا غم و غصه‌های خود را فراموش کند. در صورت اشتغال مادر، دلگرمی و نشاطی که لازمه حضور مادر است، از بین می‌رود و اطفال شور و شوق بازی را از دست می‌دهند. تردیدی نیست که عدم حضور مادران در سنین سه تا شش سالگی، روی کودکان تأثیر و پیامدهای بدی بر جای می‌گذارد؛ مثلاً در همان دوران کودکی، سبب می‌شود که آنان به عادت‌های بدی چون شب‌اداری و بد خوابی مبتلا گردند و اگر در کودکان سینه‌سپرده شوند، طبق تحقیقات انجام شده دچار کمبود رشد و دیگر عوارض منفی می‌شود؛ چرا که نه کودکان می‌تواند جای خانه را پر کند و نه مریان می‌توانند جایگزین و جانشینان خوبی برای مادران باشند. علاوه بر این عوارض منفی، که غیبت مادران روی کودکان در دوران کودکی می‌گذارد، در سنین بزرگسالی نیز سبب می‌شود که آن‌ها انسان‌های شکاک، بدبین و عاری از مهر و محبت به دیگران باشند. در مجموع، این گونه می‌توان نتیجه گرفت: کودکانی که حضور مادران‌شان را به‌درستی درک نمی‌کنند و از عاطفه مادری اشباع نمی‌شوند، در معرض انواع مشکلات روحی و روانی در بزرگسالی قرار می‌گیرند؛ حتی می‌توان رفتارهای پرخاشگرانه، بی‌اعتنایی نسبت به قانون و... را از عدم درک عاطفه مادری و محروم‌بودن از آن در دوران کودکی و هم‌چنین عدم تربیت صحیح آنان دانست که در نتیجه گرفتار عقده‌های روانی و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شوند.

ب) افت تحصیلی: در این‌که آیا رابطه مستقیمی بین اشتغال مادران و نامطلوبی شرایط تحصیلی فرزندان و یا ناکامی‌های تحصیلی آنان وجود دارد یا نه؟ تا کنون چنین ادعایی به‌طور قطع اثبات نشده است؛ ولی یک مسأله را نمی‌توان انکار کرد و آن این‌که میزان زیاد تماشای تلویزیون، سبب اختلال در روند تحصیلی کودکان می‌شود؛ چون تحقیقات نشان داده است تماشای زیاد تلویزیون، عاملی اصلی بروز مشکلاتی هم‌چون برهم‌خوردن تمرکز و به وجود آمدن اختلالات در یادگیری کودکان است و این بدان جهت است که مادرانی که دارای

اشتغال تمام وقت هستند، نظارت و کنترلی لازم روی فرزندان شان نمی‌توانند داشته باشند؛ به‌خصوص وقتی که کودکان از مدرسه باز می‌گردند و مادران در منزل نیستند. در چنین وضعیتی، کودکان بیش‌تر وقت‌شان را به‌طور معمول به تماشای تلویزیون سپری می‌کنند؛ در حالی که واضح و روشن است که نشستن طولانی مدت جلو تلویزیون، سبب خستگی و کم‌حوصلگی می‌گردد و باز روشن است که این امر به نوبه خود، انجام‌دادن تکالیف و کج خلقی در مدرسه را به دنبال دارد. از طرفی، وقتی که فرزندان نتوانند تکالیف‌شان را به خوبی انجام دهند، در مدرسه به صفت شاگردهای تنبل و ضعیف جلوه می‌کنند (بختیاری، ۱۳۸۸: ۱۸۷-۱۸۸) و چه بسا در برخی موارد، تداوم این وضعیت حتی منجر به رها کردن تحصیل در مقاطع مختلف و نفرت از مدرسه گردد. جالب این‌جا است که ارتباط بین تماشای تلویزیون و کاهش کیفیت تحصیلی در میان کودکانی که قابلیت‌های کلامی و هوشی بالاتر و والدینی با تحصیلات عالی دارند، به‌طور چشم‌گیرتر دیده شده است. دلیل این‌که چرا چنین فرزندانی بیش‌تر در معرض ناکامی‌های تحصیلی قرار می‌گیرند؟ شاید این باشد که والدین این‌گونه فرزندان در حقیقت فرصت کافی برای چک کردن نمرات و نظارت بر وضعیت درسی فرزندان‌شان را ندارند؛ از این‌رو، کودکانی با داشتن چنین والدین، علاقه کم‌تری به رسیدن به سطح نمرات عالی مانند هم‌سالان‌شان را دارند و در نهایت، روحیه رقابت و انگیزه خوب درس خواندن به مرور در آن‌ها از بین می‌رود (قائمی، ۱۳۶۹: ۲۷۷).

ج) اختلالات عاطفی و روانی: این دیدگاه توسط برخی از مخالفان اشتغال زنان مطرح شده است. آنان معتقدند که جدایی طولانی مدت کودکان از مادران‌شان، آثار جبران‌ناپذیری بر زندگی کودکان بر جای می‌گذارد؛ با این توضیح که جدایی طولانی مدت مادران از کودکان، منجر به ایجاد اضطراب در کودکان گردیده و در نتیجه بر ساخت عاطفی آینده کودکان تأثیر ناخوشایند می‌گذارد و توانایی وی را در ایجاد روابط باثبات کاهش می‌دهد؛ چرا که در این نکته شکی نیست که اشتغال مادران، موجب اختلال در تکوین و شکل‌گیری روحی- روانی و تمام دلبستگی‌های کودکان نسبت به مادران‌شان می‌شود؛ چون مراقبت از کودکان از حالت انفرادی (که فقط وظیفه مادران بود)، به حالت گروهی (در کودکان‌ها) در می‌آید و در نتیجه

دلبستگی آنان نسبت به مادران از حالت طبیعی خارج می‌گردد. این وضعیت به نوبه خود پیامدهای منفی زیادی را بر روند شکل‌گیری شخصیت کودکان به لحاظ اخلاقی، عاطفی، روانی، جسمانی و دیگر جنبه‌ها بر جای می‌گذارد (بستانی، ۱۳۸۳: ۷۴).

در هر صورت، شرایط شغلی برای زنان ایجاب می‌کند که از فرزندان و خانواده خود برای ساعات طولانی جدا شوند و این امر سبب گردیده که روز به روز فاصله فرزندان از خانواده والدین بیش‌تر شده و بنیان خانواده متزلزل گردد (جمشیدی، ۱۳۸۱: ۴۶) و این جای تأسف است که مشاغل و اشتغالات والدین به گونه‌ای شده است که حتی ارتباط آن‌ها با فرزندان اغلب سطحی و بی‌ریشه گردیده است! (قائم، ۱۳۶۶: ۸۶).

هم‌چنین مطالعات روان‌پزشکان نشان می‌دهد اختلالات عاطفی کودکان؛ مانند کندی در سخن‌گفتن، کاهش بهره هوشی، کاهش جنب و جوش، کم‌عمقی، واکنش عاطفی، اختلال حواس و ضعف استعداد تفکر انتزاعی می‌تواند از آثار ناگوار محرومیت از مادران به حساب آیند. عدم حضور پدر و مادر در خانه باعث می‌شود زمانی که فرزندان به نظارت والدین نیازمندند، آنان را در کنار خود احساس نکنند؛ از این‌رو، تربیت فرزندان به‌ویژه در سنین رشد، با اختلال مواجه می‌شود و زمینه آسیب‌پذیری آنان به دلیل فقدان کنترل و نظارت، افزایش می‌یابد (زعفرانچی، ۱۳۸۳: ۸، ۶).

تأسیس ۱۳۹۴

والدینی که به هر علت، نتوانند به فرزندان خود برسند و یا مجال کافی برای تربیت کودکان خود نداشته باشند، باید بدانند که کودکان‌شان در هر صورت، تحت تأثیر عوامل زیان‌بخش قرار گرفته، سر از جرم و تبه‌کاری در خواهند آورد. عقده‌های ناشی از محرومیت به گونه‌ای است که موجبات کج‌خلقی و ناسازگاری‌شان از هر سو فراهم می‌آید؛ از این‌رو، غیبت والدین - و به خصوص مادر - سبب می‌شود که نظارت‌ها کافی نباشند و در نتیجه زمینه برای انحراف و لغزش آن‌ها فراهم گردد و این، خود، می‌تواند یکی از عوامل ارتکاب جرم باشد؛ چنان‌که آمار بزه‌کاری فرزندان در خانواده‌های فاقد حضور مادر بیش‌تر است. برخی از مادران گمان دارند که با فرستادن فرزندان خود به کودکستان، دین خویش را نسبت به او ادا

کرده و بدهی اخلاقی و حقوقی نسبت به او ندارند؛ اما در این جا این سؤال مطرح می شود که اگر مراقبت کودک به فرد دیگری در خانواده یا کودکستان سپرده شود، چه تغییری در فرآیند رشد روانی و اجتماعی کودکان به وجود می آید؟ گرچه با ایجاد مؤسسات جدید اجتماعی، مثل مدارس و کودکستان و وسائل ارتباط جمعی و امثال آن، وظیفه تربیتی پدر و مادرها کاهش پیدا کرده و این سازمان های حمایتی و مکمل تا حدودی جانشین مادر در جنبه های تربیتی و پرورشی گردیده اند؛ اما خلأ ناشی از عدم وجود مادران را نمی توانند پر کنند. مسلماً عاطفه و محبت مادران نسبت به فرزندان شان بیش از دیگران است. در ضمن باید دانست که فعالیت های پرورشی کودکستان ها قاعداً با انگیزه های اقتصادی انجام می شود و به همین دلیل جایگزین مناسب برای مادران نمی توانند باشد چه رسد به این که جایگاه عاطفی مادران را برای کودک پر کنند.

سپردن کودکان به مراکز نگهداری و کودکستان، به ویژه در سال های اول زندگی و به مدت طولانی، وی را با محرومیت عاطفی ناشی از خلأ والدین، عدم توانایی در ارتباطات عاطفی و عدم ثبات شخصیت مواجه می سازد. مطابق نظر «اشپیتز»، جدایی ها تا حدود هجده ماهگی ممکن است کودک را تا مرز «افسردگی» با نشانه های بی اشتها، بی خوابی و اختلال هایی در رفتار غذایی، توقف رشد و تأخیر در تحول روانی (حرکتی) پیش برده (آذربایجانی، ۱۳۸۶: ۹۴). ساعت های طولانی دوری فرزند از مادر، از میزان جاذبه آن دو خواهد کاست و در برخی از موارد طولانی شدن بیش تر این مدت، احساس غربت و بیگانگی بین آن دو را بیش تر می کند.

چنین کودکانی مسلماً آن گونه که بخواهیم، سالم و متعادل رشد نخواهند کرد. از دیگر آسیب هایی که به این کودکان کم سن و سال در این زمینه وارد می شود، این است که مجبورند علی رغم میل باطنی خود، ساعات نبود مادر را در کنار بستگان یا در کودکستان ها بگذرانند و اغلب به ناچار صبح های زود همراه با مادران، از خواب بیدار شده و در سرما و گرما و شرایط خاص محیطی، این رنج ها را ناخواسته تحمل کنند و این برای آن ها بسیار ناخوشایند است. در سال های بعد زندگی فرزندان، گرچه نیاز عاطفی شان در حد سال های

اولیه نیست؛ اما در صورتی که اشتغال و نبود مادران فضای عاطفی - تربیتی خانواده را دچار اختلال سازد، همان ضرورت به قوت خود باقی می ماند (آذربایجانی، ۱۳۸۵: ۹۵).

۴. راه کارهای کاهش آثار منفی اشتغال زنان بر تربیت فرزندان

در مورد اشتغال زنان، یک نکته را نمی توان نادیده گرفت و آن این که در برخی مواقع و نسبت به بعضی شغل ها، حضور و اشتغال زنان یک ضرورت است. برای این که پدید آمدن پیچیدگی های مختلف در زندگی و به تبع آن پیدایش نیازهای متنوع در جامعه، سبب شده است تا حوزه های کاری و شغلی گوناگونی به وجود آید که ورود در برخی آن عرصه ها، تنها مناسب حال زنان است؛ با این توضیح که در جامعه یک سری وظایف و نقش هایی شکل گرفته اند که هم به لحاظ شرایط فیزیکی و وضعیت روحی، بیش تر مناسب زنان است و هم این که در بعضی فرهنگ و باورها به سختی می پذیرد که مردان متصدی انجام آن وظایف شوند؛ ولی از طرفی نباید فراموش کرد که نقش نخست زن، مادربودن و سرپرستی، نگهداری و تربیت فرزندان است؛ چرا که مفهوم «مادر» معمولاً اشاره به توجه و مراقبت از کودکان، ارضای نیازهای مادی، عاطفی، روانی و احساس مسئولیت در قبال آن ها و هم چنین برقراری مناسباتی دارد که نیازهای آن ها را برآورده می سازد؛ بنابراین، «مادر» به یک نوع از بودن انسانی، الزامات بیولوژیکی یا زندگی اطلاق می شود. در چنین رویکردی، رفتار مادری کارکرد غریزه مادری است که در طبیعت و بیولوژی انسانی آن ریشه دارد؛ از این روی، زنان بنا بر نقش بیولوژیکی شان در تولید مثل، برای پرورش کودکان شایسته تراند؛ یعنی مادری تجربه ای ساخت یافته و واقعیتهای زنده است که متأثر از موقعیت محدود شده زنان است؛ اما اکنون این وظیفه اصلی زنان با اشتغال آنان در بیرون از محیط خانه، در تضاد می باشد و موجب اختلال در انجام وظایف مادری شان شده است.

اگر به کلیت موضوع اشتغال نگاه کنیم، کار وسیله امرار معاش و فراهم آوری وسایل زندگی در راستای بهزیستن و رفاه و آسایش فرد و خانواده است که در کنار بهبودی زندگی افراد و خانواده، از لحاظ روانی نیز برای سلامت روانی افراد هم تأثیر مستقیم دارد؛ چرا که

افراد خود را در نقش مثبت که در جامعه ایفا می‌کنند، می‌یابند و در کل، باعث عزت نفس و احساس رضایت از زندگی و خرسندی وی می‌شود و در نتیجه از زندگی بیش‌تر لذت می‌برد. با این وصف، روشن است که اشتغال زنان در بیرون از خانه، موجب پدید آمدن تعارض نقش در زنان می‌گردد. تعارض نقش و یا نقش‌ها، یک بحث جامعه‌شناختی است و اشاره به وضعیتی دارد که فرد در آن وضعیت، از یک‌سو دچار حالت بی‌سامانی می‌شود و از سوی دیگر، در ایفای همزمان نقش‌های متعددش دچار ناتوانی می‌گردد (کوئن، ۱۳۷۶: ۶۰-۶۲).

مثال روشن در توضیح بحث تعارض نقش‌ها، تعارض کار و خانواده است. در این خصوص، همه کسانی که مطالعات‌شان روی خانواده متمرکزند، اتفاق نظر دارند که تعارض کار و خانواده می‌تواند برای افراد خانواده، به‌خصوص فرزندان و سازمان‌ها، آثار زیان‌بار بر جای گذارد؛ بدان معنا که تعارض کار و خانواده بر کیفیت زندگی کاری، تحصیلی و زندگی خانوادگی تأثیر منفی می‌گذارد و به نوبه خود میزان رضایت فرد، خانواده و... را از زندگی کاهش می‌دهد؛ با این بیان که تعارض کار، تحصیل و... با نقش خانواده و مادری، موجب به‌وجود آمدن پریشانی‌های خانوادگی و تعارض خانواده با کار و در کل پریشانی‌های شغلی را به دنبال دارد که در مجموع به افسردگی شخص منجر می‌گردد.

به‌طور کلی، تعارض کار و خانواده برای افراد، سازمان‌ها و خانواده به یک اندازه اهمیت دارد؛ چون برای افراد به‌عنوان منبع اصلی استرس، پیامدهای منفی مثل خطرهایی برای سلامتی مادران شاغل، کاهش رضایت از زندگی و بهداشتی- روانی دارد و در نتیجه زنان نمی‌توانند با این وضعیت تکالیف‌شان را در قبال فرزندان، که تربیت آنان باشد، به‌درستی انجام دهند؛ چرا که بدیهی است زنانی که از نظر روحی و روانی آسیب دیده و دارای تعادل روانی نیستند، هیچ‌گاه قادر به تأمین و فراهم نمودن یک فضای آرام برای فرزندان خویش نیستند و از این جهت، صلاحیت تربیت فرزندان خویش را هم ندارند و در سازمان‌هایی که مشغول کارند، مشکلاتی را پدید می‌آورند؛ مثل کاهش بهره‌وری، افزایش تأخیر و غیبت در محل کار، افزایش کناره‌گیری از کار و پایین آمدن تعهد شغلی و سازمانی و... . اکنون با

در نظر داشت این مطالب، سخن در این است که با در نظر گرفتن پیامدهای منفی اشتغال زنان و از طرفی ضرورت حضور زنان در برخی شغلها، چه راهکارها و سازوکارهایی را می‌توان جهت کاهش اثرات منفی آن مورد بررسی قرار داد.

۴-۱. نقش زن در کاهش اثرات منفی اشتغال

نقش زرا در کاهش اثرات منفی اشتغال بر تربیت فرزندان، در قالب چند نکته می‌توان توضیح داد:

الف) با توجه به این که ورود زنان به عرصه کار در برخی حوزه‌ها؛ مثل تدریس در مدارس دخترانه و قابلیت در شفاخانه‌ها و... یک ضرورت انکارناپذیر تلقی می‌شود؛ اگر چنانچه اشتغال آنان توأم با برنامه‌ریزی و تقسیم‌بندی صحیح اوقات باشد، به طور قطع زمینه برای رشد آموزشی و تحرک شغلی آنان در محیط‌های کار و محیط خانواده فراهم خواهد گردید. در آن صورت، اشتغال زن نه تنها به انسجام خانواده آسیب نمی‌رساند؛ موجب کارکردهای مثبت، از جمله دیدار متقابل زن و مرد، افزایش روحیه انعطاف‌پذیری، وفاق و همدلی اجتماعی زوجین، گسترش ارتباطات مطلوب در عرصه کار، فعالیت و در نهایت افزایش توان روحی و شادابی و نشاط در خانواده می‌شود که این امر، به نوبه خود، موجب می‌شود تا بتوانند فرزندان‌شان را با شرایط کاری و در یک فضای همدلانه خانوادگی، انطباق داده و برنامه تربیتی مناسب با شرایط جدید طراحی نموده و به وظایف تربیتی آنان به طور شایسته رسیدگی نمایند؛ بنابراین، باید با اراده خود آن‌چنان برنامه‌ریزی کند که تمام وظایف کاربردی او- چه در خانه و چه در محیط کار- در تقویم دقیق روزانه‌اش جایگاه خاصی داشته باشد و به موقع و زمان مناسب آن اجرا گردد؛ به خصوص در خانه باید به کیفیت روابط خود با سایر اعضا و حفظ نقش‌های گوناگونی که دارد، دقیقاً توجه کند تا در سایه نظم حاصل از این امر، به کارش بپردازد (بیابانگرد، ۱۳۷۷: ۱۰۷)؛ از این رو، زنان باید با اصل قراردادن حفظ ارکان خانواده، بیاموزند که چگونه بین رفتار حرفه‌ای و سازمانی با روابط اجتماعی و زندگی خانوادگی خود، ارتباط معقول و منطقی برقرار کنند و شأن هریک را

منطبق بر هنجارهای خود و جامعه محفوظ بدارند.

ب) با توجه به پدیده «دل‌بستگی» و نیاز خاص کودک به مادر در سال‌های اول و دوم زندگی، خوب است که کلیه مادران شاغل، حتی‌الامکان (به‌ویژه) در سال‌های اول زندگی کودکان، از رفتن به سر کار خودداری نمایند؛ زیرا عدم تکوین دل‌بستگی به یک یا چند فرد مهم در سال‌های اول زندگی، با ناتوانی فرد در برقراری روابط نزدیک با دیگران در بزرگسالی ارتباط دارد.

ج) با توجه به این‌که رضایت و علاقه شغلی مادر، عامل بسیار مهمی است که عوارض احتمالی ناشی از اشتغال و نیز جو عاطفی خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از این منظر، سزاوار است که مادران از اشتغال به کارهایی که به آن علاقه ندارند یا در آن مهارت ندارند، اجتناب ورزند (بیابانگرد، ۱۳۷۷: ۱۰۹).

۲-۴. فرهنگ مشارکت‌پذیری در محیط خانوادگی

فضای فرهنگی سنتی، مهم‌ترین وظیفه زن را خانه‌داری می‌داند و انتظار دارد که در صورت عدم تمایل شوهر، زن کار خود را با تمام علاقه و سرمایه‌گذاری‌های صورت‌گرفته رها نماید؛ چون اعتقاد نهادینه‌شده که دارای پشتوانه‌ای شرعی- مذهبی در جوامع سنتی نیز می‌باشد، این است که وظایف اصلی زنان خانه‌داری، تهیه غذا و مسئولیت تربیت فرزندان است و این امور، فرصت کارکردن در خارج از خانه را از آن‌ها سلب یا آن‌که بار مضاعفی را بر آنان تحمیل می‌کنند. و از طرفی بنا به یک‌سری شرایط و اقتضائات جامعه ایجاب می‌کند که زنان یک‌سری وظایف و مسئولیت‌هایی را در جامعه بپذیرند؛ چرا که امروزه زنان پابه‌پای مردان در زمینه‌های کسب تخصص و تحصیل در حوزه‌های مختلف پیش می‌روند و این امر می‌طلبد که آنان از تخصص‌شان در راستای پیشرفت و توسعه پایدار جامعه استفاده کنند.

بدیهی است که مردان از لحاظ جسمی از عهده این کار بر نمی‌آیند؛ اما از جهات دیگر می‌توانند نقش خود را ایفا نمایند؛ مثلاً با کاهش ساعات کاری مردان، می‌توان بخشی از مسئولیت نگهداری کودکان را به آنان واگذار نمود و از این طریق می‌توان تا حدودی خلاء

عاطفی کودکان را در کنار پدر بودن پر کرده و از طرفی مردان با کمک‌شان به زنان در امور خانه‌داری، توانسته‌اند اصل برابری را رعایت نمایند. البته این امر نیاز به فرهنگ‌سازی دارد؛ چرا که در باور و عقاید عمومی برخی جوامع، انجام امور خانه از طرف مردان، یک امر سخیف تلقی می‌شود. در حقیقت به‌طور عموم هنوز کار خانه‌داری در وجدان آگاه یا ناآگاه مردان به معنای دوری از قدرت اجتماعی و غیرمولد پنداشته می‌شود. به همین دلیل، هنوز از زنان انتظار می‌رود که در خانه بمانند و از کودکان خود نگهداری کنند. برای تغییر این باور، همکاری چند سطح از جامعه لازم است؛ مثل همکاری جدی بین مدیران مرکزی و مدیران محلی، کارفرمایان، سندیکاها و کارگران و گروه‌های اجتماعی در کلیه سطوح. از مجموع تمام بحث‌های مرتبط با راه‌کار کاهش اثرات منفی اشتغال زنان بر تربیت فرزندان، یک نکته بیش‌تر برجسته می‌شود و آن این‌که خانواده بایستی مشارکت‌پذیر باشد؛ بدان معنا که همه افراد خانواده برای اداره امور روزمره‌شان دست به دست هم دهند تا فشار زندگی بر مادران کاهش یابد. زن و مرد باید توانایی انجام امور خانه را در کنار هم و با مشارکت هم بیاموزند. این امر از چند جهت موجب سلامت و استحکام خانواده گردیده و نیز تضمین افزایش رضایت زناشویی و پایداری خانواده را در پی دارد (بیابانگرد، ۱۳۷۷: ۱۹۲-۱۹۳).

بنیاد اندیشه

۳-۴. رواج دادن فرهنگ «اصل تساوی» در انجام مسئولیت‌های خانوادگی

یک سری وظایفی در جامعه وجود دارد که به‌صورت نهادینه‌شده، به وظایف اجتماعی خانواده ارتباط دارد و هیچ ارتباطی به شرایط فیزیولوژیکی زنان و مردان پیدا نمی‌کنند؛ مثلاً وظایفی از قبیل خانه‌داری، تهیه غذا و مسئولیت تربیت فرزندان که از منظر وظایف اجتماعی خانواده، به عهده زنان گذاشته شده است؛ در حالی که پذیرش این وظایف، فرصت و مجال کارکردن در خارج از خانه را، یا به‌طور کلی از آنان سلب می‌نماید و یا مسئولیت و بار مضاعفی را بر آنان تحمیل می‌کند و حال آن‌که از طریق فرهنگ‌سازی و ایجاد تغییر در باور و نگرش سنتی جامعه، می‌توان این باور را جایگزین نمود که مردان و زنان می‌توانند نقش‌های اجتماعی را به‌طور عادلانه به عهده بگیرند. در این صورت است که زنان در عین شاغل بودن و رقابت با مردان در تأمین معاش خانواده، از تشکیل خانواده نیز غفلت نخواهند نمود؛ در

غیر این صورت، وضعیت به گونه‌ای خواهد بود که اکنون خیلی از کشورها با آن دچار شده‌اند و آن عبارت است از کم‌رغبتی زنان شاغل به تشکیل خانواده و پذیرش مسئولیت تربیت و پرورش فرزند؛ چرا که با فقدان فرهنگ مشارکت و اصل برابری در پیش‌برد امور خانوادگی و بالاختص تربیت و نگهداری از فرزندان - چنان‌که شواهد نشان می‌دهد - زنان شاغل علاقه به پذیرش مسئولیت مضاعف از خود نشان نخواهند داد؛ چون با نبود فرهنگ اصل برابری، زنان با وجود اشتغال در بیرون از خانه، بازهم سنگین‌ترین وظایف مربوط به کار منزل را بر عهده خواهند داشت و این، موجب می‌شود که ساعت کار زنان به مراتب طولانی‌تر از مدت کار مردان باشد (علویون، ۱۳۸۱: ۱۹۲-۱۹۴).

در مواجهه با این معضل و واقعیت موجود در دنیای واقعی، که بر اساس آن، بار اصلی مسئولیت پرورش فرزندان بر دوش مادران گذاشته شده است، در سال ۱۹۶۵ توصیه‌نامه شماره ۱۲۳ در باره کار زنانی که دارای مسئولیت خانوادگی هستند، به تصویب رسید. توصیه‌نامه مذکور، کشورهای عضو را ترغیب می‌کند تا سیاستی را دنبال کنند که بر پایه آن، زنانی که در خارج از خانه کار می‌کنند و در عین حال مسئولیت‌های خانواده را هم بر عهده دارند، بدون این‌که مورد تبعیض قرار گیرند، بتوانند حقوق و تکالیف خانوادگی خود را به خوبی به جای آورند؛ بدین گونه که مقام‌های صلاحیت‌دار کشورها باید نهادهایی را به وجود آورند که این دسته از زنان قادر باشند بین وظایف ناشی از کار و مسئولیت‌های خانوادگی هماهنگی و سازگاری پدید آورند؛ یعنی خدمات و تسهیلات مربوطه گسترش یابند؛ به طوری که زنان بتوانند وظایف مختلف خود را به طور هماهنگ و منسجم انجام دهند (عراقی، ۱۳۶۵: ۴۴۵-۴۴۶).

۴-۴. نقش نظام سیاسی و نهادهای دولتی

روی آوردن زنان متأهل به کار در بیرون از خانه، همواره پرسش برانگیز به نظر رسیده است؛ چون زنان در تقسیم کار پذیرفته شده جنسی، از دیرباز به عرصه خانگی منحصر شده‌اند. از این نگاه ارتباط طبیعی زن با نقش مادر و همسر، به صورت اصل بی‌چون و چرا

و غیر قابل خدشه پذیرفته شده؛ زیرا در باور عامه سنتی جامعه، زن شوهردار از نظر مالی وابسته به مرد محسوب می‌شود؛ بنابراین، برای توضیح مشارکت روزافزون زنان در بازار کار، بر قاعده میزان عرضه و تقاضا تکیه می‌کند (پاملا و کلر والاس، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۲۰۱)؛ به این معنا که در بازار کار، عرضه کار برای زنان وجود دارد؛ لذا زنان گرایش و تمایل به اشتغال دارند؛ اما در هر حال آنچه که مایه نگرانی می‌باشد، کوتاهی و غفلت از وظایف مادری نسبت به فرزندان است؛ چرا که پیامد مستقیم اشتغال زنان در بیرون از منزل، متوجه فرزندان در سنینی خواهد شد که در آن سنین اتکای شدید به توجه و مراقبت مادران- به لحاظ عاطفی و تربیتی- دارند؛ ولی از طرفی اشتغال زنان- همانگونه که قبلاً نیز بیان شد- در دنیای معاصر تبدیل به یک امر گریزناپذیر شده است؛ از این رو، ضرورت دارد که نظام‌های سیاسی به عنوان اصلی‌ترین نهاد بشری که وظیفه اصلی مسائل اجتماعی را عهده‌دار هستند، یافتن تدابیر و راهکارهایی در راستای به حداقل رساندن پیامدهای منفی اشتغال زنان می‌باشد؛ زیرا پیامدهای منفی، در نهایت دامن‌گیر اخلاق عمومی جامعه خواهد شد و در نتیجه، هزینه‌های جانبی فراوانی را بر دولت تحمیل خواهد کرد. از این منظر، به برخی وظایف نظام‌های سیاسی در قبال اشتغال بانوان به اجمال اشاره می‌شود.

بنیاد اندیشه

با توجه به امکانات و ابزارهایی که دولت‌ها به صورت انحصاری در اختیار دارند، می‌توانند اقداماتی را در راستای کاهش پیامدهای منفی اشتغال زنان به انجام رسانند؛ زیرا از وظایف اصلی دولت و نهادهای مربوط به دولت است که همواره نگرهبان و پاسخ‌گوی به وجود آمدن سطح مطلوب فرهنگ عمومی، رفاه جامعه، فراهم نمودن شغل برای افراد، از مجرای برنامه‌ریزی، اختصاص بودجه، وضع قوانین و فرهنگ‌سازی از طریق رسانه‌های جمعی و آموزش و پرورش می‌باشد. به طور کلی، در این جا وظایف و تکالیف دولت به صورت فهرست‌وار بیان می‌شود و برخی از آن‌ها، برحسب ضرورت توضیح داده می‌شود. با این وصف، دولت می‌تواند با اصلاحات فرهنگی به منظور برجسته شدن و کارآمدی نقش مادری و همسری زن و قرارگرفتن فعالیت‌های دیگر در اولویت‌های بعدی زنان و تأمین حداقل معیشت برای افراد سرپرست خانواده به منظور عدم اضطراب همسران به شرکت در فعالیت‌های

اجباری درآمد زا، حمایت ویژه از اشتغال زنان و مردان سرپرست خانواده؛ به گونه‌ای که تمایل کارفرما به جذب افراد مجرد کاهش یابد و نیز توسعه مشاغل خانگی - ایجاد مشاغل نیمه وقت و انعطاف پذیر برای زنان - کمک به تشکیل تعاونی های مصرف محلی و حمایت از آنان؛ از جمله فعالیت هایی هستند که دولت با برنامه ریزی و مدیریت درست، نقشش را در کاهش پیامدهای منفی اشتغال زنان می تواند ایفا نماید.

۴-۴-۱. فراهم نمودن خدمات و تسهیلات به کارگران دارای مسئولیت های خانوادگی

در سال ۱۹۸۱ مقاله نامه شماره ۱۵۶ همراه با توصیه نامه ۱۶۵ در راستای برقراری فرصت های مساوی و رفتار برابر، برای کارگران مرد و زن که دارای مسئولیت خانوادگی هستند، تصویب شد. این مقاله نامه از لحاظ دامنه شمول، شامل همه کارگران - اعم از مرد و زن - که دارای مسئولیت خانوادگی هستند، می باشد. در این توصیه نامه، به راه حل هایی اشاره شده است که با توجه به نیازهای کارگران و امکانات کشورها، می تواند در سطح منطقه، شهر و روستا، خدماتی از قبیل خدمات بهداشتی، ایجاد مؤسسات مربوط به نگهداری کودکان، کمک به خانواده و غیره و نیز آموزش مردم و بالا بردن آگاهی آنان و جلب توجه عموم مردم به اهمیت این گونه راه حل ها تأکید شده است.

از نکات مهم دیگر این مقاله نامه ها این است که دولت ها را موظف می دارند که در برنامه ریزی های اجتماعی خودشان، باید به نیازهای کارگران دارای مسئولیت خانوادگی، توجه و اهتمام لازم را بنمایند. از لازمه چنین توجهی، داشتن اطلاع دقیق دولت ها از نیاز کارگران است تا بتوانند برای توسعه خدمات و ارائه تسهیلات به طور مؤثر برنامه ریزی نمایند و نیازهای مختلف و گوناگون آن ها را تأمین کنند؛ بدین صورت، که برای شناخت میزان و نوع خدمات و تسهیلات مورد نیاز، مقامات دولتی، نخست از تعداد کارگران دارای مسئولیت خانوادگی که شاغل یا جویای کار هستند و نیز در باره تعداد و سن فرزندان آن ها آمار دقیق داشته باشند (عراقی، ۱۳۶۵: ۴۴۶ - ۴۴۷).

۴-۴-۲. تخصیص تسهیلات و خدمات جهت مراقبت از کودکان

روشن است زمانی کارگران، به‌ویژه زنان شاغل، می‌توانند هم بهره‌وری لازم را داشته باشند و هم به وظایف مراقبتی و تربیتی فرزندان خود به‌نحو مطلوب برسند، که شرایط محل کارشان منطبق با فضای مسئولیت‌های خانوادگی آنان تنظیم شده باشد و این امر در صورتی فراهم می‌باشد، که خدمات و تسهیلات لازم در حد رضایت‌بخشی برای مراقبت مناسب و شایسته از خانواده و فرزندان آن‌ها تدارک دیده شده باشد؛ چون در غیر این صورت، زنان شاغلی که دارای مسئولیت خانوادگی می‌باشند- مثل مراقبت و رسیدگی به امور تربیتی فرزندان- صرف زمان و انرژی برای انجام وظایف خانوادگی و تربیت فرزندان، سبب فشار روحی و خستگی بیش از حد می‌گردد (عراقی، ۱۳۶۵: ۴۴۸). در این راستا، ماده ۵ مقاله‌نامه شماره ۱۵۶، مقرر می‌دارد که خدمات اجتماعی- اعم از خصوصی و عمومی- نظیر تسهیلات و خدمات مربوط به خانواده و نگهداری از فرزندان، باید گسترش و توسعه یابند. در کل، یکی از راه‌های کاهش فشار و خستگی از زنان شاغل خانه‌دار، تا حد امکان باید خدمات عمومی و خصوصی توسعه داده شود. همین امر، سبب پیدایش سازمان‌های مکمل از جانب دولت و حتی بخش خصوصی گردیده است؛ ولی با وجود همه این تدابیر، این سؤال هم‌چنان به قوت خود باقی است که آیا این نهادهای مراقبتی، می‌توانند جانشین مادر شوند؟ چرا که به عقیده برخی محققان، سپردن کودکان به سازمان‌های خاصی، مثل کودکان، آن‌هم در زمان و سنینی که کودکان بیش‌ترین نیاز را به مادران خود دارند، موجبات بروز نابسامانی‌های روانی خاصی در بزرگ‌سالی‌شان می‌شود؛ لکن نتایج تحقیقات دیگری که در انگلستان انجام شده، این نگرانی را کاهش می‌دهند. این تحقیقات به یک نتیجه جالب رسیده است و آن این‌که فرزندان زنانی که شاغل‌اند، به نسبت فرزندان دیگر زنان، از بهره هوشی بیش‌تری برخوردارند و هم‌چنین در تحقیق دیگری که در فرانسه انجام شده، نشان داده است فرزندانی که والدین‌شان شاغل بوده، به نسبت فرزندانی که یکی از والدین‌شان شاغل بوده، بیش‌تر موفق به ادامه تحصیل شده‌اند (عراقی، ۱۳۶۵: ۴۴۸).

۳-۴-۴. حمایت‌هایی از بعد مادری زنان شاغل

بدون تردید بارداری، زایمان و مراقبت در سنین اولیه کودکان، زندگی زنان را دچار دگرگونی می‌کند؛ به گونه‌ای که اشتغال به کار برای آنان غیرممکن می‌شود که در نتیجه، بالاچار باید مدتی دست از کار بکشند. در این مدت اگر مرخصی قانونی نداشته باشند، یا مجبوراند که از روی اضطرار به کار ادامه دهند و یا بر اثر غیبت طولانی، شغل‌شان را از دست بدهند. در هردو صورت به زیان مادران و کودکانی که تأمین هزینه زندگی آن‌ها به عهده مادران‌شان هست، تمام می‌شود؛ از این رو، بحث موضوع حمایت از زنان شاغلی که باردار و دارای فرزند هستند، طرح گردیده که چندین عنصر را در برمی‌گیرد. مهم‌ترین عناصر حمایتی، تأمین حقوق زنان کارگر باردار و بچه‌دار که در مقاله‌نامه‌های متعدد مورد تأکید قرار گرفته‌اند، عبارت‌اند از: (۱) مرخصی قبل و بعد از زایمان که به‌خاطر حمایت از سلامت مادر و فرزند ضروری و لازم است؛ (۲) برخورداری از مزایای پزشکی مثل مراقبت‌های قبل از زایمان و بعد از آن؛ (۳) دریافت وجه نقدی در مقابل بخشی از حقوقی که در این دوره زنان شاغل از دست می‌دهند (عراقی، ۱۳۶۵: ۴۳۰-۴۳۱). علاوه بر نکات مذکور، در راستای حمایت از حقوق زنان شاغل و باردار که مربوط به جنبه مادری آنان می‌شود، در مقاله‌نامه‌ها به شرایط کاری این نوع زنان از لحاظ ایمنی محل کار و شغل، بهداشت، سالم و بی‌خطر بودن آن تأکید شده است.

به‌طور کلی، باید گفت که موضوع حمایت از جنبه مادری زنان شاغل، مهم‌ترین موضوعی بود که در نخستین کنفرانس بین‌المللی کار، مقاله‌نامه شماره ۳ با عنوان «مقاله‌نامه مربوط به اشتغال زنان قبل و بعد از زایمان» تصویب شد. به این منظور، تا کنون چندین مقاله‌نامه با عنایت به ضرورت حفظ و سلامت زنان کارگر در دوران بارداری و زایمان و جلوگیری از عوارض ناشی از کارکردن در این وضعیت و آثار نامطلوب احتمالی آن برای مادران و کودکان، صادر شده و به مسئله مرخصی، مستمری نقدی و سایر مزایا، امنیت شغلی و عدم تبعیض در برخورداری از مزایای مذکور، تأکید شده است.

نتیجه گیری

با وجود همه مزایایی که می تواند اشتغال زنان داشته باشد؛ مانند بهبود وضعیت اقتصادی و تأمین نیازهای مادی خانواده، عزتمندی اجتماعی، اثبات قابلیت های زنان در عرصه های مختلف اجتماعی، استقلال مالی و به دست آوردن پشتوانه ای برای دوران کهن سالی و نیز رفاه و تأمین نیازهای مادی بیش تر خانواده؛ اما نمی توان از تأثیرات نامطلوب آن که در فرایند رشد فرزندان، به ویژه رشد عاطفی آن ها- که از ناحیه همین اشتغال مادران در بیرون از خانه بر کودکان تحمیل می شود- غفلت کرد؛ بدان معنا که با در نظر داشت اثرات مثبت اشتغال مادران؛ ولی پیامدهای ناگواری را نیز برجای می گذارد که باعث می شود تا میزان آسیب پذیری کودکان در سال های اولیه کودکی افزایش یابد؛ زیرا کودکان در بدو تولد، نخستین رابطه را با مادران خویش برقرار می کنند؛ با این توضیح که آنان در کنار مادران خود احساس امنیت می کنند؛ در حالی که مادران شاغل به دلیل که بخش قابل توجهی از وقت مفیدشان برای انجام کارهای بیرون از خانه سپری می شوند، طبعاً از فرزندان خود دور هستند یا دست کم به موقع نمی توانند نیازهای آن ها را ارضا کنند. این امر سبب می شود که احساس عدم اعتماد به نفس نسبت به اطرافیان در کودکان به وجود بیاید و در نتیجه، باعث می شود که کودکان در مراحل بعدی رشد که مبتنی بر «احساس عدم اعتماد» است، دچار اختلالات روانی گردند؛ چرا که آنچه به موضوع مراقبت و تربیت کودکان مربوط می شود و مهم است، مراحل بعدی رشد آنان است، که شامل مراحل تلاش کودکان به منظور دستیابی به استقلال و... است. در این دوره، کودکان هم نیاز به مراقبت والدین دارد و هم نیاز به باز خورد آن که در صورت عدم حضور والدین در کنار کودکان، می تواند باعث پدید آمدن اختلال در روند رشد آنان گردد و در نهایت نتوانند دوره دست یابی به استقلال را به درستی سپری نمایند و در کل، کودکان نتوانند به «استقلال عملی» دست یابند. روی این نکته به این دلیل تأکید می شود که در مرحله کسب استقلال، کودکان می خواهند با والد هم جنس خود، همسان سازی کنند و به تدریج هویت جنسی خود را به دست آورند. در این مرحله، تقویت کودکان از سوی هم سالان از یک سو و پشتیبانی والدین از سوی دیگر و هم چنین تشویق هایی که کودکان

در اولین کوشش‌های استقلال‌طلبانه‌شان از سوی والدین دریافت می‌کنند، موجب می‌شود تا آنان بتوانند تصویر مثبتی از خود ایجاد کنند و دارای عزت نفس و اعتماد و اطمینان به خویشتن را پیدا کنند. در این مقطع، اگر آنان حضور والدین را در کنارشان کم‌تر احساس کنند، موجب می‌شود که احساس ابتکار و سازمان‌دهی در فعالیت‌های آنان در حد لازم شکل بگیرد و زمینه برخی از مشکلات روحی و روانی، مثل احساس گناه در کودکان، به وجود بیاید و در صورت پشت سرگذراندن موفقانه این مراحل است که کودکان می‌توانند به تدریج آماده ورود به اجتماع بزرگ‌تر، رفتن به مدرسه و پذیرش نقش بزرگسالان شوند. از طرف دیگر، اگر مراحل قبل را به دلیل عدم حضور والدین در کنارشان به سلامت و خوبی سپری ننمایند، با مشکلات زیادی مواجه خواهند گردید. عمده‌ترین مشکلاتی که احتمال می‌رود کودکان با آن مواجه شوند، احساس عدم توانایی در تحقق آن چیزهایی است که دیگران از او می‌خواهند که در نهایت از دیدگاه روان‌شناسی، به عقده کهری و نازنده‌سازی خویشتن منجر می‌شود (استادان طرح جامع آموزش خانواده، ۱۳۸۴: ۲۰۹-۲۲۴).

با این وصف، کودکان پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی، وارد مرحله جدید؛ یعنی نوجوانی می‌شوند. در این مرحله، مهم‌ترین حادثه‌ای که برای آنان رخ می‌دهد، «احراز هویت» است. گرچه نوجوانان علاوه بر والدین، از سایر نهادهای اجتماعی، مانند گروه همسالان و مدرسه، برای دستیابی به هویت می‌توانند کمک بگیرند؛ ولی حضور والدین و نقش آن‌ها در هویت‌یابی نوجوانان از اهمیت بی‌بدیل برخوردار است. در این مرحله، والدین علاوه بر حضور فعال در خانه، باید به‌طور غیرمستقیم رفتار نوجوانان خود را در خارج از محیط خانه رهبری کنند؛ به این معنا که دوستان او را شناسایی کنند تا به‌درستی بتوانند از پرتگاه‌ها و خطراتی که نوجوانان را تهدید می‌کنند، به آنان یادآوری نمایند.

در مجموع، با به اجرا گذاشتن موارد مذکور و عینیت‌بخشیدن آن‌ها بر روی فرزندان، بستگی تام به وجود روابط دوستانه بین والدین و فرزندان دارد؛ بدان معنا که والدین باید روابط دوستانه‌ای با فرزندان خویش برقرار کنند تا نوجوانان علاوه بر احراز هویت، از گذرگاه‌های دشوار بلوغ و بحران‌های مخاطرآمیز دوره نوجوانی عبور نمایند.

در این دوره حساس، اشتغال زوجین، به‌ویژه اگر به‌صورت تمام‌وقت نیز باشد، خطرات جبران‌ناپذیری را می‌تواند برای نوجوانان در برداشته باشد که یکی از آن‌ها، عدم دستیابی به هویت و مبتلاشدن به پراکندگی نقش می‌باشد و به‌دنبال آن، انواع بزه‌کاری‌ها نوجوانان را تهدید می‌کند (طغرانگار، ۱۳۸۳: ۱۶۶-۱۶۷). برای چاره‌اندیشی نحوه اشتغال زنان؛ به‌گونه‌ای که بتواند پیامدهای نامطلوب ناشی از آن را بر روی شکل‌گیری شخصیت و تربیت فرزندان به حداقل ممکن کاهش دهد، نیاز به یک عزم ملی و برنامه‌ریزی دقیق و حساب‌شده‌ای از طرف دستگاه‌های مربوطه دولتی دارد؛ اما خود والدین نیز می‌توانند برای کاهش تأثیرات ناخوشایند اشتغال، تمهیداتی را- بسته به شرایط- چاره‌اندیشی نمایند. اما در کل، باید توجه داشت که حل مشکلات ناشی از اشتغال زوجین، نیاز به یک عزم ملی و برنامه‌ریزی دقیق از سوی دولت دارد.

مسئولان امر باید تمهیداتی را برای اشتغال زنان در نظر بگیرند تا از آسیب‌های احتمالی که بر پیکر خانواده و اجتماع؛ به‌ویژه زنان و تربیت فرزندان- که دغدغه اصلی این نوشته نیز می‌باشد- وارد می‌شود، پیش‌گیری نمایند. این مقصود میسر نیست؛ مگر این‌که دولت با کمک بخش‌های خصوصی، یک «نظام جامع اشتغال» طراحی کند. بدون داشتن یک راهبرد روشن در راستای برنامه اشتغال زنان، با هدف و رویکرد به حداقل رساندن پیامدهای منفی آن بر تربیت کودکان، عملی نیست؛ از این‌رو، برای تحقق نظام جامع اشتغال، ابتدا باید زمینه‌های فرهنگی، فکری و آموزشی آن فراهم شود؛ مثلاً بخش‌های خصوصی بالاخص رسانه‌های خصوصی- که در کشور ما یک روند رو به رشدی را سپری کرده و جایگاه خوبی هم باز کرده- در کنار رسانه‌های دولتی می‌توانند از تضعیف نقش و جایگاه خانه‌داری و فرزندآوری و فرزندپروری جلوگیری کنند. هم‌چنین با اضافه‌نمودن موضوعات درسی در این خصوص و یا حتی تغییر نظام آموزشی فعلی و تبدیل آن به یک نظام آموزشی جدید، که در قالب آن، مردان را برای کارهای متناسب با ویژگی‌های جسمی- روانی مردانه و زنان را برای انجام کارهای متناسب با ویژگی‌های زنانه، آموزش دهد و آنان را از همان ابتدا برای پذیرش وظایف و مسؤولیت‌های مشترک خانوادگی مستعد و مهیا سازد. و نیز در کنار

مسائل فرهنگ‌سازی، قوانینی را همراه با پیش‌بینی راه‌کارهای ضمانت اجرای آن در راستای جلوگیری از سوءاستفاده کارفرمایان سودجو، که زنان را به کارهای شاق و طاقت‌فرسا وادار نمایند، وضع نماید.

منابع

۱. قران کریم.
۲. ابوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
۳. استادان (۱۳۸۴)، طرح جامع آموزش خانواده، خانواده و فرزندان در دوره ابتدایی، تهران، انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
۴. اکبرنیا، فاطمه: <http://www.nwis.ac.ir/portal/Home/ShowPage>.
۵. امینی، ابراهیم (۱۳۷۲)، اسلام و تعلیم و تربیت، تهران، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
۶. آیت‌اللهی، زهرا (۱۳۸۱)، زن و خانواده، تهران، روابط عمومی شورای فرهنگی - اجتماعی زنان.
۷. بختیاری، آمنه (۱۳۸۸)، تأثیر اشتغال زنان بر خانواده، در (اشتغال زنان) (مجموعه مقالات و گفت‌وگوها)، به کوشش لیلا سادات زعفرانچی، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۸. بهشتی، احمد (۱۳۸۰)، اسلام و حقوق کودک، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. بیابانگرد، اسماعیل (۱۳۷۷)، راهنمای والدین و معلمان در تربیت و آموزش کودکان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. جمشیدی، فخری (۱۳۸۱)، مقاله ضرورت اجتماعی اشتغال زنان، نشریه کار و جامعه.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، زن در آیین جمال و جلال، قم، نشر اسراء.
۱۲. حیدری، معصومه (۱۳۷۹)، آداب رفتار با دختران، کاشان، انتشارات محتشم.
۱۳. درویشه، زهرا (۱۳۸۲)، بررسی رابطه همدلی مادران و دختران دانش‌آموز دبیرستانی و اختلالات رفتاری دختران شهر تهران، فصلنامه مطالعات زنان، سال اول، ش ۳.
۱۴. زعفرانچی، لیلا سادات، اشتغال زنان (مجموعه مقالات و گفت‌وگوها)، تهران، ریاست جمهوری، مرکز امور زنان و خانواده.
۱۵. سادات، محمدعلی (۱۳۷۲)، راهنمای پدران و مادران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات سروش.

۱۷. سگالن، مارتین (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه حمید الیاسی، تهران، نشر مرکز.
۱۸. شیخی، محمدتقی (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان و خانواده، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۹. طغرانگار، حسن (۱۳۸۳)، حقوق سیاسی - اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۰. عرقی، عزت‌الله (۱۳۶۵)، حقوق بین‌المللی کار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. فرهادیان، رضا (۱۳۷۷)، والدین و مربیان مسئول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۲. قائمی، علی (۱۳۶۹)، روان‌شناسی و تربیت کودکان شاهد، تهران، انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
۲۳. قائمی، علی (۱۳۷۳)، حیات زن در اندیشه اسلامی، تهران، انتشارات امیری.
۲۴. کوئن، بروس (۱۳۷۶)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، انتشارات سمت.
۲۵. ماریو، کله‌ران (۱۳۸۸)، روان‌شناسی مادران، ترجمه ن. ایران‌دوست و شورای نویسندگان خاتون، تهران، نشر خاتون.
۲۶. مظاهری، علی‌اکبر (۱۳۷۶)، هشدارهای تربیتی، قم، انتشارات هجرت.
۲۷. مظاهری، حسین (۱۳۷۸)، تربیت فرزند از نظر اسلام، بی‌جا، انتشارات ام ابیها.
۲۸. میاکلم، پرینگل (۱۳۸۰)، نیازهای کودکان، ترجمه نیره ایجادي و جواد شافعی مقدم.